



وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا، قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ. كُتِبُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾

وَإِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا، قَالَ أَتَسْتَبِدُّونَ الَّذِينَ هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ؟ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

{ ٦٠ } و آن گاه که موسی برای قوم خود آب طلبید. پس گفتیم با عصای خود بر آن سنگ بزن. پس، از آن دوازده چشمه بجوشید و هرکس آبشخور خود را دانست و به آن پی برد: از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین تبهکارانه سرکشی نکنید!

{ ٦١ } و آن گاه که گفتیدای موسی، ما دیگر بر یک خوراک هرگز شکیبایی نخواهیم کرد، پس، از خدایت بخواه تا برای ما از آنچه زمین می‌رویانند، از سبزی و خیار و سیر (یا گندم و هر آنچه نان گردد) و عدس و پیاز، بیرون آرد. موسی گفت: آیا بدل می‌گیرید آنچه را پست‌تر است به جای برتر؟! فرود آید در شهر، پس برای شما آماده است آنچه خواستید. و زبونی و بینوایی بر آنان زده شده و به هر سوی روی آرند دچار غضبی از جانب خدای شوند، از این رو که پیوسته به آیات خدا کافر می‌شدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند؛ از این جهت که نافرمانی کردند و تجاوزکاری پیش گرفتند.

شرح لغات

استسقاء: طلب سقی، سیراب شدن.

انفجرت، از فَجَرَ الماء: آب راه باز کرد و جاری شد. باب انفعال برای پذیرش

است.

عین: سرچشمه، محل ریزش، مخزن آب.



لا تعثوا، (از عثاء): شدت فساد، سرکشی در فساد و خودسری.

طعام، از «طعم»: چشیدن، غذای سازگار و متناسب با ذائقه خورنده.

واحد: عدد نخستین، یک جور.

ادع، امر از دُعا: خواستن، درخواست کردن از مقام بالا که در اصطلاح امر است.

بَقْل: سبزیجات خوردنی که از دانه برآید.

فوم: سیر، گندم، نخود؛ هر دانه‌ای که از آرد آن نان درست کنند.

قثاء (به ضم و کسر قاف): خیار، خیار چنبر.

بَصَل: پیاز.

مِصر: فاصله میان دو چیز، حد میان دو زمین، شهر، ناحیه، شهر معروف.

باء: به سوی او برگشت و از غیر او برید، به او برگرداند، به حق و گناه اقرار آورد،

به خشم دچار شد.

نَبیین، جمع نبی (مشتق از نَبأ): خبر دهنده ناگهانی. بعضی نبیء (با همزه اصل)،

قرائت کرده‌اند.

«و اِذ استسقی». اگر ردیف آیات با ترتیب حوادث زندگی یهود پس از خروج از

مصر مطابق باشد، این درخواست آب و جاری شدن چشمه‌ها پس از ورود و

مسکن گزیدن در قریه‌ای بوده که آیه پیشین به آن اشاره کرد، نه در حال و زمان

بیابان‌گردی. آخر آیه که می‌فرماید: «بخورید و بیاشامید و در زمین تبهکاری و

سرکشی نکنید»، شاهد سکونت گزیدن و آغاز زندگی آنان است. در اینجا است که

برای ادامه زندگی خود و حیواناتی که همراه داشتند و یاکِشت و کاری که به آن

مشغول شدند، نیازمند به آبی بودند تا همه قبایل دوازده گانه، بدون تراحم، از آن

بهره‌مند شوند. در آن سال‌ها که بیابانگرد بودند و پیوسته از جایی به جایی کوچ

می کردند، از آب باران و چاه‌ها و شنزارها می آشامیدند و گاه کوچ کردن با خود برمی داشتند. ظاهراً این آیه فقط از یک داستان و در یک مورد مخصوص خبر می دهد. و چنین نبوده است که هر جا دچار بی آبی می شدند، حضرت موسی با عصای خود برای آن‌ها آبی بیرون می آورده است. بنابراین محل استسقاء باید در پایان بیابانگردی و در جای آماده برای سکونت آن‌ها بوده که در آنجا دهکده‌ای وجود داشته یا چادر نشین‌هایی منزل داشتند یا بعد از ورود یهود به صورت دهکده درآمده است.^۱

در تفسیر این آیه نیز بعضی به سراغ عصا و سنگ رفته‌اند که آن چه عصایی بوده و الف و لام «الحَجَر» اشاره به کدام سنگ است. [و حال آنکه] آیه، تنها عصایی را به دست موسی و سنگی را در برابر چشمش نشان می دهد. شاید صخره - چنانکه در تورات آمده - تخته سنگی از کوهی بوده که آب از درون آن منفجر شده است. اگر تنها قدرت تأثیر عصا، بدون آمادگی [سنگ]، آب بیرون آورده باشد، جمله

۱. در «سفر خروج» باب ۱۷ تورات می‌گوید: «سپس بنی اسرائیل به امر رب از بیابان سینا کوچ کردند و در «رفیدم» منزل گزیدند. در آنجا برای قبیله آب نبود، قبیله بر موسی برآشفتمند... و گفتند چرا ما را از مصر بیرون آوردی؟ آیا می‌خواستی همه ما و اولاد ما را از تشنگی بکشی؟ موسی به درگاه خدا نالید و گفت: خداوند، با این مردم چه سازم؟ به همین زودی سنگسارم می‌کنند. رب گفت: شیوخ را با خود همراه کن و با عصایی که بر نهر زدی پیشاپیش آن‌ها روان شو؛ من در اینجا، در مقابل تو، بر صخره در حوریب واقفم. پس بر آن سنگ بزن از آن آب بیرون می‌آید... و نام آن موضع را «مسه و مریبه» خواند برای ستیزگی بنی اسرائیل...» [کتاب مقدس، عهد عتیق، همان، ص ۸۵-۸۶].

در قاموس کتاب مقدس نیز چنین آمده: «رفیدم» (راحت‌ها) یکی از منازل بنی اسرائیل است، چندان از کوه سینا دور نبوده است، و چون در اینجا اعجازاً از صخره برای آن قوم بهانه‌جو و گردن‌کش، آب بیرون آمد... بعضی برآنند که این واقعه در وادی «فاران» و برخی دیگر بر اینکه در وادی «شیخ» به وقوع پیوست... وادی فاران برای اجتماع قوم اسرائیل، به خوبی مناسب است. و آن موضعی است که به نام «حَصَى الخَطَّاطِينَ» نامیده می‌شود و با موضع صخره مرقومه مناسب کلی دارد...» و در همین باب می‌گوید: قبایل «عمالقه» در «رفیدم» با بنی اسرائیل به جنگ برخاستند. (مؤلف)



«أَفْجَرَت» مناسب‌تر از «انْفَجَرَت» است، زیرا [وزن باب] انفعال، آمادگی و قبول اثر را می‌رساند. در سورة «اعراف» عبارت «انْبَجَسَتْ»^۱ آمده است، «انْبَجَسَتْ» اندک اندک بیرون جستن آب است؛ بنابراین، آب به تدریج افزایش می‌یافته است.^۲

و چون اولین وسیله زندگی پس از سکونت در زمین، آب است، از همان آغاز کار، عادلانه میان دوازده سبط بنی اسرائیل و در میان محل‌های آن‌ها، تقسیم گردید، تا علاقه به ملکیت و عصبیت‌های خانوادگی، منشأ اختلاف و خصومت در میان آن‌ها نشود و وحدت قوای خود را در برابر دشمنانی که در پیش داشتند نگه دارند.

[در هر حال] هر چه بوده دستورات آخر آیه بیشتر مورد نظر است:

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُمْسِدِينَ». این فرمان، بدون نام فرمانده، از باطن و ظاهر جهان و زمین و آسمان برای همه و همیشه است: دست و عصای قدرت و کارگزاران طبیعت، پیوسته سنگ‌ها را می‌شکافد و آب‌ها را از دامنه کوهساران جاری می‌سازد، تا عموم خلق که در دامن زمین و کنار نهرها به سر می‌برند، بخورند و بیاشامند و قوای خود را برای به کار انداختن و در دسترس گذاردن ذخیره‌های طبیعت متحد سازند و با هم بسازند. این ندای حق است که از

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. الاعراف (۷)، ۱۶۰.

۲. محقق هندی (سید احمدخان) ضرب عصا را به مانند «ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ وَالْحَجَرِ»، به معنای پیمودن راه کوهستان سنگی گرفته است و می‌گوید که «موسی در کوه جستجو و کاوش کرد تا چشمه‌ها را یافت». گوید: «این مطابق است با آنچه در باب ۱۵، آیه ۲۷ سفر خروج تورات آمده: سپس بنی اسرائیل به سوی ایلیم آمدند و در اینجا دوازده چشمه آب و هفتاد نخله بود، در سر این آب فرود آمدند». این چشمه‌های کوهستانی در محل ایلام که موسی آن‌ها را اعزازنان یافت، اکنون بر اثر تحولات طبقات الارضی از میان رفته ولی اطراف آن به یادگار آن چشمه‌ها، قریب هفتاد چاه حفر شده که به نام «عیون موسی» مشهور است، و در همین سرزمین است که درخت «تمرسک» که بر برگ‌هایش «مَنَ» جمع می‌شده است، پرورش می‌یابد. توجیه این محقق، گرچه موافق این باب تورات است، ولی با ظاهر آیه و باب ۱۷ تورات - که پیش از این ذکر شد - تطبیق نمی‌کند. (مؤلف)

وجدان خیراندیش و زبان حقگوی مصلحین بشر بلند است؛ ولی غوغای آز و طمع و شهوات نمی‌گذارد این ندا به گوش‌ها برسد و در دل‌ها بنشیند و با اجرای آن روی زمین به صورت بهشت درآید!

«و اذ قلتم یا موسیٰ لن نصبر...» میل به تنوع در غذا، خستگی از زندگی در صحرا، بدخویی و بهانه جویی‌های بیجا، آن‌ها را وادار به چنین گفتاری کرد. یهود با آن همه آیاتی که از موسی دیدند و آن همه وعده‌ها که قسمتی از آن را مشاهده کردند و به قسمت دیگر که فتح شهرها و تشکیل دولت مستقل نیرومندی بود که باید پس از این صحرانوردی به آن برسند، باز از هم‌قدمی و فرمانبری با این پیامبر بزرگ سر باز می‌زدند، بلکه نسبت به او بدگمان بودند! چنانکه می‌گفتند: تو ما را از مصر بیرون آورده‌ای تا از فشار گرسنگی و تشنگی ناپود کنی! و پیوسته در حال تردید به سر می‌بردند و هر روز بهانه‌ای می‌جستند؛ گاه بر موسی می‌شوریدند؛ گاه خدای مخصوصی از وی می‌طلبیدند و گاه بازگشت به مصر را درخواست داشتند.

حرف «لن» در این آیه و آیه قبل «لن نؤمن لک»، مُشعر بر بهانه جویی و خیره‌سری آنان است. در حقیقت هم، حکمت الهی و مقصود موسی و بزرگان همین بود که این قوم خوی گرفته به ذلت و سست اراده و ناتوان، در مدت زندگانی بیابان از میان بروند و فرزندان نیرومند و بلند همت جای آن‌ها را بگیرند. احتمال اینکه بنی اسرائیل، چون به کشاورزی و کار در مصر خوی گرفته بودند، از بی‌کاری در بیابان به تنگ آمدند و چنین درخواستی کردند، درست نیست؛ زیرا در مصر هم، زیر تازیانه فشار و جبر، به کار عملگی و کشاورزی مشغول بودند. آیه هم از زبان آن‌ها می‌گوید: «از پروردگار خود بخواه که برای ما از محصولات زمین بیرون آرد!» این تعبیر، سستی و انگلی بودن آن‌ها را می‌رساند که یا بر مردم، یا بر موسی و



خدای موسی باید انگل باشند تا برای آن‌ها بی‌رنج از محصولات زمین هر چه خواهند برویاند! این سبزیجات و حبوبات «من بقلها و قثائها...» که رویاندنش را از پیامبر و خدا طلبیدند نمونه‌هایی از محصولات زمین و درخواست تنوع و تفنن در غذا بوده است، چه، بنی اسرائیل در اوان بیابانگردی و پس از آنکه برای مدتی در سرزمین و قریه‌ای منزل گزیدند، از غذاهای ساده و طبیعی صحرا و محصولات گاو و گوسفند - که به گفته تاریخ همراه داشتند - بهره‌مند بودند؛ و این غذاها ساده و یکجور بود. اینگونه غذاهای حیوانی، چون با انواع محصولات زمین ترکیب شود، خورش‌های رنگارنگ تهیه می‌گردد و تفنن و تنوع شروع می‌شود. توسعه در تنوع، آن هم بی‌رنج و عمل، تنها در زندگی خوش نشینی شهر فراهم می‌گردد.

این درخواست، فصل نوینی در زندگی بنی اسرائیل باز می‌کند که پس از انتقال از زندگی بیابانگردی و سکونت در قریه، به شهرنشینی می‌گرایند، و در حقیقت نمونه و تمثیلی از تحولات اجتماعی است که قرآن در داستان زندگی یهود متمثل کرده است. تحول از زندگی بدوی (بیابانی) اگر از مبادی ایمانی و اصول اخلاقی آغاز شود و اساس و مواد اولی آن از افرادی با ایمان و دارای مسؤولیت وجدانی و خوی انسانی پایه‌گذاری شود و در تحت تعالیم رهبرانی اندیشمند و کوشا قرار گیرند، نتیجه‌اش هماهنگی فکری، پیشرفت‌های عقلی، بهره‌دادن و بهره‌گیری افراد و طبقات، به کار افتادن قوای نفسی آن‌ها و در دسترس قرار گرفتن خیرات طبیعت است. تمدن و شهرنشینی صحیح و «مدینه فاضله» یا الهی همین است:

«شهر یترب، پس از هجرت رسول اکرم ﷺ و اصحاب آن حضرت، «مدینه» نامیده شد و هجرت به سوی آن برای کسانی که در بیابان و شهرهای کفر و شرک به سر می‌بردند واجب گردید و [بازگشتن و بیرون



رفتن از مدینه و بیابانگردی [برگشت به جاهلیت و «تعزُّب بعد از هجرت» خوانده شد و مورد نهی و مذمت بود. از رسول اکرم ﷺ است که از خداوند می‌خواست: پروردگارا، هجرت اصحابم را ثابت و مُمضی دار و آن‌ها را به عقب برمگردان»^۱.

اگر گراییدن به شهر و اجتماع در آن، از مبادی شهوات و تأمین لذات آغاز گردد، ملازم با هبوط و سقوط قوای معنوی، عقلی و جسمی از محیط زندگی فطری بدوی است؛ زیرا زندگی بیابان از هر جهت محفظه‌ای طبیعی است که عقل فطری و نفسیات و جسم را از آفت‌ها نگه می‌دارد و قوای فطری را پرورش می‌دهد. در بیابان، عقل فطری رو به روی با نظام خلقت است و جسم از نور، هوا و غذاهای طبیعی تغذیه می‌کند؛ و قید و بند قوانین و حدود، محدودش نمی‌کند و هر فرد و قبیله‌ای پیوسته هوشیار دشمن و مالک نفس و مدافع حق خود است. مردم و قبایل بیابانگرد، مانند شهرنشینان بیچاره، عیال و انگل دیگری نیستند. خوی‌های بد، مسری و بیماری‌هایی که از تفنن و شکم‌خواری در شهرها شایع است در حریم بیابان راه ندارد. به این جهت، این گونه مردم بیشتر قابل تربیت و هدایت‌اند. چنانکه پیوسته پیروان پیامبران، مصلحین و مدافعین از حریم [حق] از میان آن‌ها برخاسته‌اند. ولی شهرنشینانی که برای تفنن، پرخوری و تنبلی گرد هم جمع می‌شوند، و نام چنین اجتماعی را «تمدن» می‌گذارند، جسم و روحشان ناتوان می‌گردد و همواره اندیشه و قوای عقلی‌شان در پی حیل‌های معیشت و جُستن راه‌های آن به کار می‌رود؛ بدین جهت مغزها از ادراکات فطری تهی می‌شود و

۱. «اللَّهُمَّ امضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ وَلَا تُرُدَّهُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِيهِمْ»، صحیح بخاری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق.



اندیشه‌های شیطانی درون آن را تاریک می‌سازد و از توجه و درک هدف عالی زندگی و تشخیص خیر و صلاح باز می‌ماند و اراده‌ها در برابر قوانین و قهر حکومت‌ها که لازمه چنین زندگانی‌ای است، سست می‌گردد. اینگونه شهرنشینان پیوسته در معرض تقلید و محاکات^۱ قرار می‌گیرند و به تحریک حرص، طمع و هیجان عواطف می‌جوشند و می‌خموشدند و دنبال هر صدایی می‌روند و هر روز با آهنگ هوسی دمسازند. چون در زیر سیطره و سایه قوانین و پلیس به سر می‌برند، قدرت دفاع ندارند و هوشیار دشمن نیستند و پیوسته در بستر راحت بی‌خیالی می‌لمند. هر چه قدرت مقاومت و اراده و جسم این شهرنشینان ضعیف‌تر می‌شود، در زنجیرهای بندگی که به صورت قوانین و برای سلطه‌هایت حاکمه است، بیشتر در می‌آیند، تا آنکه باطنشان از استعداد خیر و روح عزت و شرافت و دیگر خصلت‌های آدمی تهی می‌گردد. فرومایگانی می‌شوند آدم نما و جاهلانی عالم نما و بیمارانی سالم نما و بندگانی آقامنش و محکومینی حاکم روش، بابدن‌هایی بیمار و نفوسی زبون و بی‌بندوبار؛ چنین مردمی دشمن هر ضعیف و بنده هر قوی و شکار هر صیاد و مستخر هر شیادند. محیطی که از چنین مردمی پدید آید جز ناتوانی، بیچارگی و زبونی نزاید و درهای سعادت و خیر به رویشان بسته و درهای شر و فساد باز گردد. آری، شتابزدگی برای رسیدن به شهوات کاذب و روی آوردن به تنوع و تفنّن [آدمی را] به چنین محیطی می‌کشاند. یهود گفتند: «لن نصبر علی طعام واحد...» و آن پیامبر بزرگ خیراندیش و عاقبت بین گفت: «أستبدلون الذی هو أدنی بالذی هو خیر»؟ همزه برای انکار و تعجب است: «الذی» موصوف به «أدنی»، محیط و زندگی پست شرانگیزی را می‌نمایاند که از تنوع در غذا و شهوات شروع

۱. محاکات نیز به معنای شبیه‌سازی و تقلید است.



می‌شود. و «الذی» موصوف به «... هو خیر»، محیط زندگی بسیط و سربلند پیشین را یادآوری می‌کند که منشأ هر خیری است.

این از بلاغت مخصوص قرآن است که «خیر» را در مقابل «ادنی» قرار داد که در هر یک، هم وصف صریح و هم صفت متقابل با هم، فهمیده شود: از «ادنی» شرحی و از «خیر» برتری و بلندی.

«اهبطوا مصرًا»: این هبوط صورت دیگری از هبوط آدم است: ﴿اهبطوا بعضکم لبعض عدوًّا﴾.^۱ هبوط آدم، فردی و از بهشت عقل و فطرت پیامبری و به سبب نزدیکی به شجره و به سوی هبوطگاه تضاد و عداوت بود. این هبوط، اجتماعی - در مثال داستان یهود - و محیط فطرت بدوی و به سبب توجه به تنوع در غذا و به سوی هبوطگاه ذلت و مسکنت اجتماع منحط و سرپیچ از دستورات خدا و گرفتار به خشم خداست.

پس از هبوط آدم و ذریه‌اش، پروردگار حکیم نوید داد که هادیانی برای دستگیری و روشن کردن راه صعود [آنان] خواهد فرستاد. کسانی که از آن‌ها پیروی کنند، از خوف و حزن سقوط نجات می‌یابند: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.^۲

یادآوری داستان‌های یهود، پس از قصه آدم، تحقق این نوید است: بنی اسرائیل با پیروی از هدایت موسی از هبوطگاه خوف و حزن مصر صعود کردند و به بهشت امنیت و آزادی و فطرت بازگشتند؛ تا آنکه جاذبه شهوات دوباره آن‌ها را پایین کشاند و از هدایت سرپیچی کردند و دچار هبوط در شهر و اجتماع شرحی گشتند. مقصود

۱. البقره (۲)، ۳۶.

۲. همان، ۳۸.



از «مصر»، در اینجا - که نکره با تنوین آمده - شهر و مجتمع وسیع است، نه آن کشور معروف؛ چنان که گمان بعضی به آن سو رفته است. زیرا مسلم است که بنی اسرائیل دیگر نه به مصر برگشتند، و نه در زمان این امر «اهبطوا» به بیت المقدس رسیده بودند، چون هنوز به آنجا نزدیک هم نشده بودند. تعبیر به «مصر» از شهر و مجتمع بزرگ، شاید از جهت تشابه لفظی برای یادآوری زندگی ذلتبار بنی اسرائیل در مصر باشد که با این تقاضاها و بی صبری‌ها دوباره به چنین زندگی دچار خواهند شد.

«فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَأُوْا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ»: در شهرنشینی بدون تقوا، آنچه بخواهید هست و جلوی شهوات و تنوع در غذا و تفریح در زندگی باز است و همراه آن ذلت و مسکنت و کینه خلق و خشم خداست. در این زندگی، هر چه جلوی آرزوهای فریبنده بازتر گردد، بندهای بندگی مال که وسیله آنهاست، و بندگی قدرتمندان و حکام بر نفوس، محکم تر می‌گردد و شعله هدایت عقل و حرارت غیرت و مردانگی و همت، خاموش تر و خوی نفاق و ریا و دروغ و تملق در نفوس راسخ تر می‌شود. ذلت چون خیمه‌ای از هر سو چنین مردمی را احاطه می‌کند، یا چون نقش ثابت بر نفوسشان باقی می‌ماند و به صورت ملکات و اخلاق درمی‌آید. «ضربت عليهم الذلّة». چنانکه دیگر شعور به عزت و سربلندی در چنین مردمی بیدار نمی‌گردد و چون آب راکد و ساکن، مورد هر وارد و محل نشو و انتشار هر گونه بیماری می‌شوند: «والمسکنة». و درهای خیر به رویشان بسته و درهای شر باز می‌شود، تا آنجا که به هر سوی روی آورند، به غضب الهی که از دل دیده و زبان مردم سر می‌زند، دچارند و خود نیز، به حکم وجدان، به خود خشمگین و از خود بیزارند. و چون شراره این خشم از باطن مجرم و غیر مجرم سر می‌کشد، چهره محیط و فضا را نیز خشمگین می‌نمایاند: «و باؤو بغضب من الله».



با توجه به این بیان، پرده از روی اسرار لغت «باؤو» و تنکیر «بغضبٍ»، و «مِنِ نشیئه و ابتدائیه» «مِنِ اللّٰه» تا اندازه‌ای برداشته می‌شود.

«ذلک بَأَنَّهُمْ کَانُوا یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّٰهِ». چون پیرو شهوات شدند، در معرض کوران هواهای آن، نور عقلشان خاموش گردید، چون به ملکات و عادات بد دچار شدند، صفحه فطرتشان را زنگار گرفت. در اثر این دگرگونی، کفر به آیات خدا روش و پیشه همیشگی آنها شد. در نتیجه کفر به آیاتی که در جهان متجلی است و از زبان و وجود پیامبران می‌درخشد، دچار ذلت و مسکنت شدند، زیرا ایمان به آیات ربوبی است که فطرتها را درخشان، عقلها را فروزان و اراده‌ها را در راه خیر و عمل، مستقیم می‌گرداند. «ذلک بَأَنَّهُمْ...» بیان سبب ذلت و سکونت است. «کانوا» تغییر فطرت و «یکفرون» استمرار در کفر را می‌رساند.

«و یقتلون النبیینَ بغيرِ الحقِّ»: در اثر غوطه وری در شهوات و کفر به آیات، پیامبران و مصلحین عالی قدر را که به دستگیری و هشیار [ساختن] آنها می‌شتابند، چون معارض با هواها و شهوات آنها هستند، به ناحق می‌کشند؛ چنان که عقل و وجدان را که پیامبران باطن اند، می‌کشند، و اگر هم به ظاهر نکشند، پیوسته دعوت و صدای آنها را خاموش می‌کنند.

«ذلک بما عَصَوْا و کَانُوا یَعْتَدُونَ»: «ذلک» می‌شود راجع به کفر و قتل پیامبران باشد، که سبب سرپیچی و ستم پیشگی است، یا راجع به همه مطالب گذشته باشد.

از جمله «ضربت علیهم...»: سیاق آیه از خطاب به سوی خبر و غیبت برگشت: چنان که آنها از خدای و دستوراتش روی گرداندند و به سوی شهوات پست روی آوردند، خداوند هم روی لطف خطاب را از آنها برگرداند و با خبر از ماضی محقق الوقوع، داستان ذلت، مسکنت، غضب بر آنها، کفر به آیات، قتل پیامبران، عصیان و



اعتدای آن‌ها را به صفحات تاریخ سپرد. این از معجزات بلاغت قرآن و تمثیل و تصویر آن است.^۱

۱. از جمله آرایه‌های ادبی و زیبایی‌های هنری «التفات» است. گاه شخصی درباره کسی به صورت غایب سخن می‌گوید و ناگهان روی سخن را برگردانیده به صورت حاضر و دوم شخص او را مخاطب قرار می‌دهد، مانند: «الحمد لله رب العالمین، الرّحمن الرّحیم، مالک یوم الدّین» که درباره خداوند به صورت غایب و سوم شخص می‌گوییم، یکباره به صورت مخاطب ادامه می‌دهیم که: «ایاک نعبد و ایاک نستعین...». گاه برعکس است، یعنی از خطاب به صورت غایب و سوم شخص درمی‌آید. هریک از این شیوه‌های سخن گفتن به منظور یا منظورهای خاصی است. در آیه فوق (آیه ۶۳) از سوره بقره خداوند نخست با یهود به صورت مخاطب سخن می‌گوید و درخواستی را که از موسی داشتند به آنان یادآوری می‌کند. چون آن درخواست، نادیده گرفتن نعمت‌هایی است که خداوند به آنان داده است تا بدان وسیله امتی پایدار و با استقامت از آنان بسازد، موسی علیه السلام به شکل مؤاخذة و توبیخ از آنان می‌پرسد که شما چیز پست و بی‌ارزشی را می‌خواهید جانشین چیزی با ارزش و بهتر کنید؟ چون این درخواست در آینده نتیجه‌ای جز خواری و مسکنت و خشم خداوند بر آنان ندارد و این سرانجام حتماً به وقوع خواهد پیوست، خداوند نیز روی خطاب مهربانانه و نصیحت‌گرانه را از آنان برمی‌گرداند و با خشم سخن را به صورت غایب و سوم شخص درمی‌آورد و فعل را به صورت ماضی بیان می‌کند که گرچه در آینده اتفاق می‌افتد، لیکن بدان جهت که چنان سرانجامی برای مردمی که از نعمت‌های الهی و رهنمودهای پیامبرشان رویگردان شده‌اند، حتمی است، گویی در گذشته صورت گرفته است و این نوع ماضی را «محقق الوقوع» می‌گویند. و چون چنین درخواستی نتیجه عمل مستمر گذشته آنان یعنی نادیده گرفتن آیات الهی و کشتن پیامبران بوده، فعل به صورت ماضی استمراری (فعل ماضی کانا + فعل مضارع یکفرون و یقتلون) آمده و به گفته مؤلف: این [گونه سخن گفتن] از معجزات بلاغت قرآن و تمثیل و تصویر آن است.